

تاریخ ارسال به پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان " ( ۴ / مارچ / ۲۰۱۲ )

## رفتی دلم ...

( سپتمبر ۱۹۹۸ )

ای دور از نظر همه وقت هستی در نظر  
دو ختم چشم به جلوه ای بازگشتت ز در  
رفتی و داغ هجرت نشست بر جگر  
یادت می زند به دلم هر دم شرر  
رفتی برو برو ز خاطر مرا مبر

رفتی دل به یاد رخت زار و خسته شد  
مرغ دلم به کنج قفس بال شکسته شد  
پای دلم به دام فراق بسته شد  
جانم بر آتش تب هجرت گداخته شد  
رفتی شعله گرفت تنم خون شد جگر

روزی که بر حریم دلم پا گذاشتی  
مهرت ز حد فزون در آن خانه کاشتی  
در عمق قلبم تو کاشانه داشتی  
رفتی دلم چرا تک و تنها گذاشتی  
رفتی و خو گرفتی با غیر تو مگر



تیغ جفا ( اگست ۲۰۰۰ )

ای فراموشی دمی بشنو ندای قلبِ من  
از سرم نیست دستبردار، رنجهای بیشمار

می رود سیل سرشک از بحر چشم در جویبار  
می خلد خاری به چشمم لحظه های انتظار

بیقراری می کند دل در قفس چون بلبلان  
پا به زنجیر بسته ام درین بهشت اغیار

دل به پرواز آمده می جوید بوستان خویش  
آن درخت و آشیان ، مرغکان ونو بهار

شمع را گفتند می سوزی تنت از بهر چه  
بی رخ پروانه زندگی نآید بکار

گشته ام غربت نشین در گوشه می خانه ای  
جرعه ای چند تا نوشم کی به چشم آیدخما ر

کاسه دل بین چو لاله گشت پر خون ازغمش  
خورده ام خونِ جگر گشته ام من دلفگار

با شلاق غم به فرقم می زند بیدریغ  
دل سپر کردم دم تیغ جفای روزگار

